

ترانه و ترنم را از دوران کودکی می شناسیم. گویی زندگی، خالی از این دو نمی تواند باشد. ترانه چه بسا با لالایی شروع شود، و ترنم را به دنبال خود داشته باشد. هر دو پیام آور یک معنا هستند و آن نوازش روح از راه صداست. هر دو واژه از یک ریشه سرچشمه میگیرند. ترانه ریشه در اوستا دارد (فرهنگ معین)، آنجا که معانی با آوای سرود بیان می شد. نمی دانم کدام قبیله عرب ترانه را به باب تفعّل برده و از آن ترنم و ترنیمه ساخته است (المنجد). آنچه آشکار است ترنم، ترانگی و طراوت خود را از آب گرفته است؛ نه تنها از تری اش که از ریزش و روان شدگی آب. بنگریم به اوستا، آنجا که به ستایش آب برمی خیزد:

گشتی در دیار ترنم: ترانه های علی اکبر شیدا

احمد کاظمی موسوی استاد
در دانشگاه جرج واشنگتن



اینک آب ها را می ستاییم. آب های فروچکیده، گرد آمده، روان شده و خوش کنش اهورایی را. ای ستوده آب! به من بزرگترین دارش ها (نعمت ها) تندرستی را ارزانی دار. ای ستوده آب! به من خواسته فراوان، گله و رمه و فرزندان دلیر ارزانی دار. "ویسنا- هات ۳۸- بند ۳"

بگذریم از ترنم های طبیعی و سرودهای روحانی. نخستین برخورد ما با آنچه به نام موسیقی می شناسیم در جشن های شادمانی یا گردهم آیی های سوگوارای رخ می دهد، و ما ایرانیان در این هر دو زمینه بسیار پر تجربه هستیم. از دهه ۱۳۲۰ خورشیدی پخش رادیویی موسیقی تجربه جدیدی برای کودکان آن زمان از جمله این نگارنده پدید آورد.

نخستین نوای رادیویی که اثر ماندگار بر ذهن کودکی ام گذاشت مثنوی مختصری بود که صبحی مهتدی در برنامه های قصه گویی اش می خواند. این آواز را صبحی بیشتر در سه گاه

روی چند بیت اول مثنوی مولانا به این صورت می خواند: "بشنو از نی چون حکایت می کند -- از جدایی ها شکایت می کند." دومین نوای موسیقی تصنیف های شیدا بود که من



آناهیتا ایزد بانوی آب

در دوازده سالگی در اوان حکومت دکتر مصدق از رادیو شنیدم. بعدها دریافتیم این تصنیف ها را آقای حشمت دفتر راد تنظیم می کرده، و یک جمله از این تصنیف: "گفتم صنما قبله نما بلکه تو باشی." که با صدای خواننده جوان آن روز مرضیه اجرا می شد، برایم بیشتر جالب بود. هم آوایی نون و میم "صنم و نما" در گوش من گیرایی ویژه داشت. بعداً در مجله اطلاعات هفتگی در همان زمان مقاله ای خواندم که همسر یکی از سفرای اروپایی در تهران این تصنیف را برای تمرین درس فارسی اش الگو قرار داده بود و آهنگش را با پیانو می نواخت. آهنگ دیگری که در همان زمان بسیار می شنیدم و دوست داشتم تصنیف "من به دوش یار" یا "رقص گیسوی" فریدون حافظی با تنظیم مهدی خالدي روی شعر زیبای میر ناصر شریفی بود که با صدای پر اوج و فراز دلکش جوان اجرا شده بود.

در آن زمان موسیقی پاپ به معنایی که امروز می شناسیم باب نبود، اما موسیقی عامیانه توأم با آهنگ های هندی، عربی و ترکی رایج بود. ترانه و ترنم های محلی و بندری و غیر آن هم جای خود داشتند. رادیو تهران و رادیوی نیروی هوایی دهه های ۱۳۲۰ و ۱۳۳۰ بیگانه با این گونه موسیقی ها نبودند. به هر حال آنچه بیشتر مطرح بود موسیقی آوازی زمان بود که به همان دلیل آوازی بودن بر پایه ردیف و گوشه های کار شده ای قرار داشت که از یک سو

پیوند آنرا با شعر و ادب حفظ می کرد و از سوی دیگر با عمق و لطف بیشتری در نشاط یا غمگساری شنوندگان خود شرکت می کرد. از میان گونه های مختلفی که موسیقی ردیفی ما عرضه می کرد، ما تصنیف را در آن زمان بهتر می شناختیم چون ارتباط نزدیکتری با



علی اکبر شیدا

نورسیدگان میدان موسیقی برقرار می کرد. بگذریم از کاربردهای مختلفی که واژه "تصنیف" در ادبیات حتا در زبان موسیقی ما داشته و دارد. منظور در اینجا آهنگ های کوتاهی ست که همواره با شعر توأم بوده و روی مضامین خاصی ساخته شده باشند (روح الله خالقی، سرگذشت موسیقی ایران، ۱۳۸۵، ۱/۳۸۵). آنچه که امروز به نام تصنیف می شناسیم، هرچند سابقه بسیار از قول و غزل گرفته تا ترانه و ترنم داشته باشد، از اوان جنبش مشروطه توسط علی اکبر شیدا (مرگ ۱۲۸۵ خورشیدی) شکل گرفته است. این سخنی است که عارف قزوینی (م. ۱۳۱۲ خ) شاعر و تصنیف ساز دیگر عصر مشروطه نوشته، و زنده یاد روح الله خالقی، پایه گذار تاریخ شناسی موسیقی سنتی ایران، بر آن صحنه گذاشته است.

علی اکبر شیدا کیست؟ از این بنیانگذار تصنیف و ترنم ساز ترانه های فراموش نشدنی چه می دانیم؟ متأسفانه آگاهی ما از این چهره دوران ساز موسیقی ایران بسیار محدود است. چندین سال پیش که من داستان گونه "شیدای شوق خویش"^۱ را درباره او می نوشتم،

^۱. میراث ایران، شماره ۵۵ (پاییز ۱۳۸۸)، صص ۳۵-۳۷.

کوشیدم پیشینه و زمینه هایی که از این شخص، چهره ای چون "باربد عصر" به بار آورده بیشتر بشناسم، متأسفانه کمتر یافتم. اطلاعات ما از شیدا هنوز از نوشته ها و گفته های عارف، خالقی، عبدالله دوامی و عبرت نایینی بالاتر نمی رود. هیچ کتاب یا پایان نامه دانشگاهی نمی بینیم که به تحلیل زیبایی ملودی های این درویش دلسوخته پرداخته باشد. صدای پخش آهنگ های شیدا توسط خوانندگان متعدد را در شبکه ها می شنویم، و در کوی برزن برخی شهرهای ایران هم نوازندگان دوره گرد آنرا مرتب می خوانند و حتا وسیله امرار معاش خود قرار می دهند، اما کمتر کسی علی اکبر شیدا را می شناسد. نگاه کنیم به مندرجات روزنامه اطلاعات ۹ دی ۱۳۹۸ نوشته حسن فرازمنند:

کمتر خنیاگر و خواننده ای در حوزه موسیقی اصیل ایرانی سراغ دارم که ترانه «تو که بی وفا بودی» یا «اگه مستم من از...» مرحوم علی اکبر شیدا را اجرا نکرده باشد. گویا اجرای این ترانه بخشی از درس های مربوط به فاز توانمند شدن خوانندگان در روی صحنه است؛ زیرا این ترانه بیش از هر چیز به خواننده اش روی صحنه، شور و شیدایی خاصی می بخشد. جالب اینجاست که این ترانه، زمان و مکان و قدیم و جدید و پیر و جوان هم نمی شناسد. کافی است چند نت اولیه این آهنگ روی سازی نواخته شود، شنونده ناخودآگاه از انجام هر کاری باز می ماند و با دل و جان به آن گوش فرامی دهد. بیهوده نیست که مدت هاست نوازندگان دوره گردی در ایستگاه های متروی تهران و کرج با نواختن این ترانه در میان انبوه مسافران و رهگذران پرشتاب مترو، مکثی کوتاه ایجاد می کنند و گاه چنان آنها را به وجد می آورند تا دست به جیب شوند و اسکناسی در کشکول او بریزند.

نام مستعار یکی از آنان «امیر بهادری» است که می گوید تمام عمرش را با این ترانه و دیگر ترانه های مرحوم علی اکبر شیدا گذرانده است و اضافه می کند: شکر خدا همین ترانه زندگی ام را روبراه کرده و مخارج دوتا دخترم در دانشگاه آزاد را از همین ترانه در آورده ام. از او می پرسم در این ترانه چیست که این قدر باعث آن را می نوازی؟ می گوید: نمی توانم بگویم چیست، ولی هر چه هست، خدا این ترانه را فرستاده که روزی من و امثال من را تامین کند!

علی اکبر شیدا زاده فارس (احتمالاً کازرون) است، گرچه طالقان و اصفهان نیز به عنوان زادگاه او قلمداد شده اند. اما وامگیری او از شعر شعرای شیرازی معاصرش، وابستگی اش به دستگاه صاحب دیوان شیرازی و سپس پیوستگی اش به انجمن نشاط اصفهانی و سرانجام انجمن اخوت صفی علیشاهی در تهران، مسیر رشد و حرکت او را از شیراز و اصفهان روشتتر بیان می کنند. سال تولد او ۱۲۵۹ قمری یا ۱۲۲۲ خورشیدی ذکر شده که عصر زندگی او را در دوره ناصری قرار می دهد. یعنی دوازده سال پس از تولد ناصرالدین و یازده سال پس از درگذشت او. آنچه از اشعار باقی مانده و تصنیف های شیدا بر می آید این است که او آموزش خوبی در ادب و فرهنگ زمان دیده بود و خوش نویسی کار او را به منشی گری بزرگان شیراز و اصفهان و تهران کشانیده بود. طبق نوشته عبرت نایینی، شیدا با مرحوم صاحب دیوان (از خاندان قوام الملک شیرازی) از اصفهان به تهران آمد. اصفهان عصر ناصری هنوز انجمن ادبی فعالی بازمانده از زمان میرزا عبدالوهاب نشاط اصفهانی منشی دیوان و وزیر دول خارجه فتحعلی شاه داشت، و شیدا از مکتب ادبی نشاط (بازگشت به سبک عراقی) آگاه بود. از تاریخ آمدن شیدا به تهران اطلاعی نداریم، ولی به نوشته عبرت نایینی در تذکره مدینه الأدب می دانیم که همراه با صاحب دیوان از اصفهان به تهران آمد، و به مانند او به حلقه درویشان صفی علیشاه پیوست، و بخاطر خط خوب و خوش نویسی اش منشی درب خانه اتابک شد (منوچهر آتشی، مجله تماشا، ش ۱۷۹، شهریور ۱۳۵۳). می دانیم که میرزا علی اصغر اتابک در ۱۳۰۵ ق رئیس الوزرای ناصرالدین شاه گردید و در این زمان شیدا ۴۵ ساله بود. آگاهی عبرت نایینی، که خود در زمان فوت شیدا ۲۲ ساله بوده است بر اساس نامه ای است که صفاء الحق (ظاهراً همان صفا علی ظهیرالدوله، م. ۱۳۰۳ خ) به او نوشته بود. می دانیم که ظهیرالدوله پس از درگذشت صفی علیشاه جانشین او شد و انجمن اخوت یا خاکساران را رونق بخشید به گونه ای که زاویه خانقاه صفی علیشاه آخرین درگاه و پناهگاه شیدا شد. در تصویری که شیدا را کنار منقل و قلیان می بینیم چه بسا از سرسرای همان خانقاه باشد.

شیدا در انجمن اخوت فقط یک درویش سر سپرده نبود، بلکه تصنیف ساز و سه تار نواز یک گروه موسیقی به نام "مطربان خاکساری" بود که ظهیرالدوله برای جشن های انجمن تشکیل داده بود. تصنیف معروف "مولود نبی" بر ساخته شیدا برای کنسرت انجمن به مناسبت

تولد پیامبر اسلام بود که برخی آنرا به خود ظهیرالدوله نسبت داده اند، ولی استاد دوامی آنرا از شیدا دانسته است (ردیف دوامی، پایور، ص ۳۵۰). در این گروه بانوی جوانی به نام مرضیه آواز می خواند که شور و شوق دیگری به جان شیدای اینک پنجاه و چند ساله ریخت. شیدا تصنیف ویژه ای به نام مرضیه ساخت که در آن فاش می گوید: "از مهوشان ملک ری دلم از تو راضیه، مرضیه." استاد خالقی وزن این آهنگ را شوخ و شنگ و مقتبس از رنگ شهر آشوب شور برآورد کرده است (سرگذشت...، ۳۹۵/۱). نمی دانم چرا استاد خالقی این تصنیف را مانند دیگر تصانیف شیدا بازسازی نکرده است. البته سوز دل شیدا تنها از این ترانه شنیده نمی شود، در بسیاری از تصنیف هایش آنچنان سوز جگری از هجر یار نشان می دهد که واقعاً لفظ و کلام برای شرح ماجرا کافی نیستند: "من اگرچه پیرم و ناتوان - تو مرا ز درگه خود مران // که گذشت در غمت ای جوان - همه روزگار جوانی ام." آهنگ این تصنیف در مایه بیات زند، نه تنها سوز دل، بلکه شکوه و کبریایی دارد که هر شنونده درد آشنایی را متأثر می کند. استاد خالقی آهنگ دیگری از شیدا را بدون کلام در مایه دوگاه در برنامه گلها اجرا کرده است که زیبایی و وقار آن شکوه از دست رفته کوهپایه های البرز را به یاد می آورد.

یکی از آهنگ های پر ترنم شیدا "از غم عشق تو" در سه گاه است که بنا به گفته استاد دوامی (که در دوران جوانی با شیدا معاصر بوده است) برای جشن عروسی پسر اتابک ساخته بود. اتابک از ظهیرالدوله خواسته بود که مطربان خاکساری را برای شب پاسی عروسی پسرش میرزا عبدالله روانه کند. شیدا تصنیف "از غم عشق تو" را با سه تار زد و مرضیه آنرا خواند (ردیف دوامی، پایور، ص ۳۵۰). آن شب ظاهراً مرضیه به هنگام خواندن زلفش را آزاد گذاشته بود. شیدا دل های بسیاری گرفتار آن زلف می بیند، و ترانه "یک زلف و این همه دل" را در گوشه زابل سه گاه همان شب می سازد:

از بس به تار زلفت، دل ها گرفته منزل / گم شد در آن دل من، یک زلف و این همه دل

دل را کجا بجویم، یک زلف این همه دل عزیز دلم، شمع محفلم، آرام دلم، آه،

من از تو جدا نمی شم، من از تو رضا نمی شم.

در اینجا می بینیم که شاعر با کمک گرفتن از زبان عامیانه گویایی و برش بیشتری به حرف دل خود داده و در عین حال شعر خود را جلف و سبک نکرده و والایی آنرا حفظ کرده است. مهمتر اینکه شاعر دیگران را لزوماً به صورت رقیب نمی بیند، بلکه به صورت توجیهی بر درستی عشق خود می بیند. تعبیر بدیع "یک زلف و این همه دل" خود یک پرسش زباندار در ترانه سرایی فارسی است که به این صورت سابقه ای برای آن در ادبیات فارسی نمی توان یافت.

شیدا با آنکه خود در بیان شاعرانه اش توانایی خوبی داشته، با ساختن آهنگ بروی اشعاری از گذشتگان ادب فارسی نوای احساس آنان را مترنم می کند. در تصنیف زیبای "شیشه می در شب یلدا شکست" نخست یکی از دویتی های بابا طاهر را در مخالف سه گاه به خروش در می دارد، سپس خود حرف دلش را به دلبر آرام جانش به لابه می گوید، و آنگاه با دویتی از عبدالرحمان جامی ترنم ضربی تندی به آهنگ خود می دهد.

تو دوری از برم دل در برم نیست هوای دیگری اندر سرم نیست

به جان دلبرم کز هر دو عالم تمنای دگر جز دلبرم نیست

آرام جانم، سرو روان، من بی تو نمانم، عزیز من، بیا ای نازنین

بیا ای مه جبین، دردت به جانم از غم عشقت دل شیدا شکست

شیشه می شب یلدا شکست از بس که زدم ریگ بیابان به کف

خار مغیلان همه در پا شکست

درباره حضور مرضیه، یک بانوی یهودی زاده در میان مطربان خاکساری انجمن اخوت، باید بیفزایم که از دوره استقرار حکومت آرامش بخش کریم خان زند در فارس، شیراز مهد نوازشگران مسلمان، یهودی، ارمنی و صوفیه گردیده بود. فتحعلی شاه در دوره سه ساله ولیعهدی اش در شیراز با این دسته ها تماس داشت و در زمان پادشاهی اش شمار بسیاری از آنان به تهران کوچ داد. می دانیم که این شاه اهل تفنن و ترنم بود و در دربار خود بازیگر خانه ای مرگب از پیش از پنجاه نوازشگر و رامشگر داشت که برخی از بانوان آنها یهودی بودند و به همسری سرداران قاجار درآمده بودند. بنگریم به خاطرات سلطان احمد میرزا عضدالملک فرزند فتحعلی شاه در تاریخ عضدی:

استاد مینا، که زن مصطفی [قلی] خان عمو و شاگرد سهراب ارمنی اصفهانی بود، با استاد زهره، که زوجه جعفرقلی خان عمو و شاگرد رستم یهودی شیرازی بود، و هر یک از آن دو زن در علم موسیقی بی نظیر بودند، و سهراب و رستم استادان آنها از معاریف اهل این فن، و بر آقا محمد رضا و رجبعلی خان و چالانچی خان مغنیان آن عصر سمت استادی داشتند. [این دو زن] زوجه حضرت خاقانی نبودند، ولی خاقان مغفور آنها را به خانه خود آورده بودند و موجب و همه اسباب تجمل جهت آنها مقرر بود. تمام بازیگران که به حسب تعداد البته پنجاه نفر بل متجاوز بودند، سپرده به این دو استاد، و در حقیقت دو دسته بودند که تمام اسباب طرب از تار و سه تار و کمانچه و ستور زن و چینی زن و ضرب گیر و خواننده و رقاصان دو قسمت بودند. (تاریخ عضدی، ۱۳۷۵ خ، ۴۶-۵۰).

از بانوان مسلمان بی بی جان خانم دختر میرزا کاظم از مردم بم را در زمان فتحعلی شاه می- شناسیم که شعر می سرود و حیاتی تخلص می کرد. از این خانم اشعاری باقی مانده که نشان از آگاهی خوب وی به موسیقی دستگاهی ایران، که به تازگی شناخته شده بود، دارد:

نخستین در آمد کن آهنگ راست --- که جز شیوه راستی نارواست

مغنی مکن طاقتم بیش طاق --- اسیر مخالف مشو در عراق

بگردان راه گوشه ای ساز کن --- نوا در نشابورک آغاز کن

ذکر در آمد، راست، نوا، مخالف، عراق و نشابورک در این شعر مربوط به ادبیات دستگاهی است (تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳ خ، ۲۳۲/۱۸). بی بی جان خانم همسر نورعلیشاه شیرازی از دروایش نعمت الهی بود. می دانیم که نورعلیشاه و مشتاق علیشاه (قاری قرآن با نوای ساز و مبتکر سیم مشتاق) از شاگردان معصوم علی شاه دکنی بودند، و هر سه نفر مورد تکفیر فقهای زمان قرار گرفتند. مشتاق و معصوم علیشاه به قتل رسیدند و نورعلیشاه فراری گردید. مشتاق علیشاه چهارتاری در سال ۱۲۰۶ ق به جرم آنکه قرآن را با نوای سه تار می خواند، و مریدان و شاگردان خود را تحت تأثیر قرار می داد به حکم میرزا عبدالله مجتهد کرمان سنگسار شد

ولی مزار او مشهور به گنبد مشتاقیه هنوز یادآور نام او در کرمان است.^۱ جالب اینجاست که یکی از مریدان و شاگردان مشتاق علیشاه، شاه ولی فراهانی پدر آقا علی اکبر فراهانی استاد تار و موسیقی دان صاحب سبک عصر ناصرالدین شاه بوده است.^۲ می دانیم که بسیاری از کارشناسان موسیقی از جمله روح الله خالقی ریشه شناخت و روایت دستگاه های موسیقی ایران را به آقا علی اکبر فراهانی (پدر میرزا عبدالله و آقا حسینقلی) می رسانند (سرگذشت ..، ۱۱۵/۱). بر گرتۀ چنین زمینه هایی بود که علی اکبر شیدا در شیراز و اصفهان عهد ناصری رشد کرد.

سخن درباره شیدا تمام نیست اگر از زیبایی ملودی های او و ضربی کردن و به ترنم درآوردن آنها حرف نزنیم. تصنیفی از شیدا نمی شناسم که او ملودی خود را به ترنم در نیآورده باشد. نمونه این گونه ترانه ها "صورتگر نقاش چین" است که با درآمدی پر کشش روی کلام شیخ اجل سعدی آغاز می شود و با آمیزه ای از اشعار امیر خسرو دهلوی به ترنم می رسد. این آهنگ را نخست شادروان حشمت دفتر راد، که خود از نوازندگان کنسرت های انجمن اخوت بود، در دستگاه ماهور با آوای پرتین خانم مرضیه در رادیو اجرا کرد. چند سال بعد (در ۱۳۳۵ خ) استاد علی تجویدی، با آنکه بر آن بود که این تصنیف بخاطر گردش در مقام اصالتاً بایست در چهارگاه بوده باشد، آنرا به همان صورت در اولین برنامه گلهای رنگارنگ با صدای مرضیه به تاریخ سپرد. سؤال این ست که این درویش دلسوخته که جز بیوفایی از یار و روزگارش چیزی ندیده بود، این همه نشاط و ترنم را از کجا آورده؟ می دانیم که اسم شیدا را او خود بر خویشان نهاد. باز می دانیم که لقب خاکساری "مسرورعلی" را او خود برای خویش برگزید. خاستگاه این همه سرور و نشاط کجاست؟ مرضیه و شجریان: دو خواننده ای که بیش از دیگران تصنیف های شیدا را اجرا کرده اند.

۱ سیما کارآموزیان، مشاهیر کرمان در آیینۀ تاریخ.

۲ به نقل از استاد احمد عبادی، تاریخ جامع ایران، ۱۳۹۳، دایرة المعارف بزرگ اسلامی، صص ۲۲۱/۱۸.

شیدا در تصنیف هایش شور و حال و سوز دلش را به خروش در می آورد ولی آهنگ هایش اندوه و حزن تصنیف های عارف ندارند، و با ضرب آهنگ های متنوع زود به ترنم می رسند.



درویشی که نه از روی زیبا و نه از مال دنیا چیزی برخوردار بوده، و در تنگ دستی و فلاکت که (بنا به نوشته عبرت نایینی) سرنوشت اهل قلم است بسر می برده، این همه سلطنت فقر را از کجا به دست آورده بود؟ پاسخ این پرسش را پیش از آنکه از جامعه شناسی بگیریم، می توانیم از رسم و راه تصوف ایران بگیریم. "ما سلطنت فقر به عالم نفروشیم - یک جام شرابی به دو صد جم نفروشیم" را از زبان شاه نعمت الله (م. ۸۳۲ ق) می شنویم. به نوشته عبرت نایینی شیدا به دست صفی علیشاه به "شرف فقر" نائل شده بود. غم عشق را که بهشت شادی به بار می آورد به جان خریده بود، باز به گفته شاه نعمت الله "شادی تو نگه دار که ما غم نفروشیم." می بینیم که در عالم درویشی معیارها دگرگون می - شوند. نگاهی به گفته شمس تبریزی در مقالات بیندازیم: "در اندرون من بشارتی هست، گویی می پریدمی، بر زمین نیستمی. عجبم آید ازین مردمان که بی آن بشارت شادند." این سخن را کسی به زبان می -

ناصرالدین صاحب الزمانی، خط سوم، ۱۳۵۱، مطبوعاتی عطایی، بخش دوم، صص ۶۴ و ۷۹۱.

آورد که غذای روزانه اش اغلب "تلیت پاچه" بود، و گاه به فاعلی (کارگری) می ایستاد و کسی او را به کار نمی گرفت که "این طویل نحیف است" (همانجا).

بشارت شیدا، آن طور که عارف و عبرت نایینی نوشته اند، در راز و نیازهای شبانه اش رخ می داد. او هم گویی عهد و میثاقی با خود در شادی آفرینی داشت.

از شیدا قریب به ۲۳ تصنیف باقی مانده که در نیمی از آن از اشعار شعرای پیشین چون سعدی، جامی، شیخ بهایی، بابا طاهر، امیرخسروی دهلوی، شوریده شیرازی و غیره وام گرفته شده است، اما حضور شیدا مرتب با چاشنی هایی چون جانم، خدای من، آرام جانم حس می شود.

رمز ماندگاری تصنیف های شیدا را باید در ملودی های زیبای او در مایه های روح پرور موسیقی ایرانی جست که در اغلب آنها فرّ و شکوه ماهور، آرامش بخشی همایون، غمگساری سه گاه، عشق آفرینی شور، و ناز و کبریای بیات زند را با مناسبترین اشعار دل آشنا مترنم می شوند. چنین پیداست که شیدا نزد هیچ استادی کار نکرده بود و با نوازندگان و استادان معاصر خود چون میرزا عبدالله و آقا حسینقلی تماسی نداشته است. این استادان سنت گذار ردیف موسیقی ما شدند، اما شوق ساختن تصنیف در دل آنها نجوید. این علی اکبر شیدا بود که روح و روانش را بر سر این کار گذاشت.

جامعه آن زمان سروده های شیدا را کمابیش پذیرا شد و برخی از تصنیف هایش در کنسرت های انجمن اخوت اجرا گردید، ولی از اساتید زمان جز عارف، عبرت نایینی و سید حسین طاهرزاده ما خبری از یادکرد ترانه های شیدا نداریم. شاید کارکرد حشمت دفتر راد، که به گفته مرضیه تصنیف های صد و پنجاه سال اخیر را از بهر بود، نخستین گام برای شناساندن ترانه های شیدا در رادیوی اوایل ۱۳۳۰ بوده باشد. این گام پنج سال بعد در برنامه گلها توسط داوود پیرنیا، روح الله خالقی، جواد معروفی و خود مرضیه سپس شجریان دنبال شد، و ترانه های روح نوازی که اینک از امواج الکترونیکی می شنویم مرهون بازسازی آنهاست.